

بررسی نقش و جایگاه زنان عشایر در توسعه اجتماعی و اقتصادی ایل

مجید رهایی^۱، غلامعلی طاهریان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۱/۲۹

چکیده

زمینه: پیشینه زندگی عشایری به شروع زندگی انسان باز می‌گردد در آن زمان که گروه‌های خویشاوند در دسته‌های بزرگ در پی مایحتاج خود دائماً در مناطق مختلف در حرکت بود و از طریق شکار حیوانات و بهرمندی از میوه‌های جنگلی امرار معاش می‌نمودند که این عصر را عصر شکار نامیده‌اند با قدمتی بیش از هفت هزار سال قبل از میلاد طبق مستندات موجود تاریخی، مردم ایران زمین نیز در قالب قبایل و اقوام مختلف در نقاط مشخصی از کشور بطور موقت سکنی گزیده و زندگی معیشتی خود را با تغییر فصول و بر طبق نوع اشتغال که عمدتاً دامداری، دامپروری و کشاورزی بوده است تغییر می‌داده‌اند و این تعریفی است که به لحاظ جامعه‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی امروزی صرفاً دربرگیرنده و گویای نوع زندگی عشایر می‌باشد. یافته‌ها: طبق تعاریف و چارچوب‌های ارائه شده، عشایر به کسانی گفته می‌شود که از طریق دامداری و شبانی امرار معاش می‌کنند. محل ثابتی برای زندگی ندارند و به دنبال گله‌های دام مسیرهای طولانی بیلاق و قشلاق را در چند ماه طی می‌کنند. نتیجه‌گیری: در این مقاله به جایگاه زنان در توسعه اجتماعی و اقتصادی می‌پردازیم و پیشنهاداتی ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی: زنان عشایر، توسعه اجتماعی، توسعه اقتصادی، ایل.

^۱ کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی و مدرس دانشگاه. پست الکترونیک: mj.raha61@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمه

بطور کلی و مشخص پس از حمله مغول به کشور ایران، جامعه ایرانی از سه بخش عمده تشکیل گردید که عبارتند از جوامع شهرنشین، روستایی و عشایری که جوامع عشایری از قدمت و اهمیت بیشتری برخوردار بودند، زیرا اکثریت جمعیت ایران را عشایر تشکیل می‌داده و نسبت به دیگر جوامع موجود از استقلال و آزادی بیشتر و تغذیه بهتری برخوردار بودند. با ورود مستشاران و کارگزاران غربی علی‌الخصوص کارگزاران سیاسی و اقتصادی انگلیسی و روسی در دوران حکومت قاجار تحولات قابل توجهی در زمینه‌های مختلف کشور داری در ایران به وقوع پیوست. این تحولات که می‌توان آثار آن را در کلید وجوه نظام و استحاله عمده در ترتیبات نهادی مشاهده نمود عبارت بودند از ایجاد دولت مرکزی، تغییر در سیستم تصمیمات کشوری و ایجاد قطب‌های صنعتی در کشور با تمرکز بر مناطق شهری که منجر به ایجاد مشاغل غیر سنتی گردید. جاذبه‌های شهرنشینی با توجه به روش‌های ساده معیشتی موجود در آن دوره و طبیعتاً غیر متخصص بودن افراد، مردم بالاجبار در قالب کارگران ساده در مراکز صنعتی مشغول به کار گردیدند که این امر به خودی خود موجب روی آوردن آنان به زندگی شهری گردید. جاذبه‌های شهرنشینی در کنار سهولت مشاغل جدید در مقایسه با فعالیت‌های اقتصادی سنتی باعث تشدید شتاب در تضعیف جوامع روستایی و عشایری به نفع گسترش مناطق شهری گردید. این مسائل به اضافه احساس خطر حکومت پهلوی از سوی عشایر با هدف اضحلال نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه عشایر و ادغام آن با جوامع شهری و روستایی نیز منجر به ضربات بی‌شماری گردید که بر پیکره اقتصادی و اجتماعی این قشر زحمتکش و تولید کننده بی‌ادعا وارد آمد. پس از انقلاب اسلامی ایران علیرغم تمام سیاست‌ها و تلاش‌هایی که جهت رفع مشکلات و کمبود امکانات و تنگناهای موجود در جامعه عشایری صورت پذیرفت. لیکن متأسفانه بدلیل پیچیدگی و گستردگی مسایل و عدم وجود آمار و اطلاعات مندرج تا قبل از آغاز طرح توسعه مناطق عشایری نتایج مورد نظر بدست نیامده است در این میان با توجه وضعیت اموری که زنان هنوز نسبت به مردان از برخی شرایط اجتماعی، اقتصادی نامناسب‌تری

برخوردارند، می‌توان ابعاد محرومیت و مشکلات عدیده‌ای که زنان عشایر با آن دست به گریبان هستند را دریافت. لیکن با تمامی این محرومیت‌ها، زنان در جوامع عشایری نقش اقتصادی بسیار مهمی را ایفا می‌نمایند. زنان عشایر بدلیل محدودیت نیازهای خانوار و دسترسی به منابع تولید طبیعی و دامی که به یافت می‌گردد سعی در تولید و رفع مایحتاج خود با بهره‌گیری از منابع انسانی موجود می‌نماید. در این میان تولیدات صنایع دستی و غذایی (مانند لبنیات و گوشت) نقش مهمی در انجام مبادلات برون مرزی ایلی داشته و بصورت وسیله رفع نیازهای عشایر مورد استفاده قرار می‌گیرند. عرضه اینگونه تولیدات به بازار موجب ایجاد رقابت نسبی در خاندان‌های ایل گشته و زمینه تولید بیشتر را فراهم می‌نماید. صنایع دستی زنان که نشانگر قومیت، قدمت و نمادهای طبیعی می‌باشد، از بعد توسعه اقتصادی و اتکا معاش به دامداری در عشایر و بالاخص عشایر کوچ‌رو امری است که توجه به آن غیر قابل اجتناب می‌باشد.

بیان مسئله

کوچکترین واحد شمارش اجتماعی عشایر مانند جوامع شهری و روستایی؛ «خانواده» است، لیکن این واحد اجتماعی در عشایر علاوه بر چارچوب و پایه تشکیل ارتباط نسبی و سببی افراد را مشخص می‌نماید، در برگیرنده وجوه مختلف دیگری از جمله ارتباط اقتصادی نیز می‌باشد. خانواده در عشایر بعنوان یک واحد تولیدی و مصرفی محسوب می‌گردد که فعالیت اعضای آن تحت نظارت و کنترل سرپرست انجام می‌گیرد. در این ساختار، زن عشایر دارای مسئولیت‌ها و وظایف متعددی است که در کنار عنصر عاطفی و انسجام بخش، عضو فعال تولیدی نیز بشمار می‌آید. به دیگر سخن این زنان وظایف متنوعی را برعهده دارند و علاوه بر داشتن وظایف همسری و مادری، مانند مردان در کلیه امور زندگی و معیشتی مشارکت می‌نمایند. در نظام جمهوری اسلامی ایران، زنان عشایری، قشر موثری از زنان کشور هستند که نقش عمده‌ای در اداره خانوار و ایل و همچنین توسعه اقتصادی، اجتماعی کشور دارند. نقش اقتصادی این زنان در

تولید محصولات دامی، لبنی و صنایع دستی قابل توجه بوده و به سهولت می‌توان گفت که در اکثر اوقات نقش تولیدی و اقتصادی زنان عشایر از مردان بسی بیشتر و موثرتر می‌باشد. زنان عشایر از خردسالی تا واپسین سال‌های عمر خود یعنی تا زمانی که بتوانند در امور زندگی مشارکت داشته باشند، در محور فعالیت‌های خانوار قرار دارند، زنان ایل با بزرگواری و گذشت، مشکلات را تعدیل می‌کنند.

فعالیت‌های اقتصادی زنان عشایر

به واقعیت می‌توان دید که کلیه اموری که در یک ایل و خانواده‌های وابسته به آن در جریان می‌باشند، زنان یا محور اصلی هستند و یا عضو شرکت کننده در هر فعالیت می‌باشند. در واقع بجز این‌که سرپرستی مردان و نقش اصلی آنان در تصمیمات و اداره روزمره زندگی، بدون وجود زنان عشایر زندگی امری محال و غیر ممکن به شمار می‌آید. اگر چه در جامعه عشایری سازمان و تشکیلات خانواده و ایل به ظاهر زیر سلطه مردان است، اما زنان مظهر کمال انسانی را دارا بوده و تصویر شخصیت ایشان وجود یک استقلال واقعی است. جامعه امروزی عشایر، از آن دست جوامعی است که با حفظ اصالت نسبی و ساختارهای موجود، مبادرت به تولیداتی می‌نمایند که دارای فناوری ساده و کاربردی بوده و مقام افراد خانوار در آن مشارکت می‌نمایند. در این جوامع تقسیم کار بر حسب جنس و سن افراد صورت می‌پذیرد. بطور خلاصه می‌توان وظایف و تعهدات زن عشایری را بصورت زیر عنوان نمود:

- ۱- انجام کلیه امور مربوط به گذران زندگی از جمله خانه داری، همسر داری، تربیت و پرورش فرزندان.
- ۲- تولید انواع ابزار وسایل زندگی مانند: بافتن سیاه چادرها، بافت قالی، جاجیم، گلیم، خوابگاه و غیره.
- ۳- تولید انواع صنایع دستی.
- ۴- تأمین آب مصرفی و سوخت مورد نیاز.

نقش زنان عشایر در توسعه اجتماعی:

زنان عشایر دارای وظایف متعدد و گوناگونی هستند که در کنار وظایف عرفی هر زنی در جامعه ایران به عهده دارد. اتکای معاش عشایر به دامداری و شیوه زندگی شبانی و میزان اتکای آنان به مراتع طبیعی از جمله ویژگی‌های این جامعه به شمار می‌روند که از بسیاری جهات با زندگی روستایی دارای تشابه قابل توجهی می‌باشند. اگر زن روستایی یکی از فعال‌ترین، مولدترین و مسئولیت‌پذیرترین عضو جامعه محسوب می‌گردد. بدون شک زن عشایر که علاوه بر مسئولیت‌های زنان روستایی، وظایف دیگری نیز به دلیل خصوصیات و ویژگی‌های قومی و قبیله‌ای و همچنین معیشتی عهده‌دار هستند. لذا سختی‌ها و مشکلات معیشتی و زندگی زنان عشایر امری است که عدم توجه و رسیدگی به آن بسیار دور از انصاف و عدل اجتماعی به نظر می‌رسد.

نقش و مشارکت زنان عشایر در توسعه اقتصادی:

زنان مناطق عشایری، منابع مهمی از زمین زراعی را در کنترل خود دارند. آنها می‌توانند در چگونگی استفاده از زمین‌ها تصمیم بگیرند و تقسیم و استفاده از محصول زمین در دست آنها متمرکز است. در این جوامع مفهوم مالکیت حقوقی به شکل مجرد آن هنوز شکل نگرفته و کنترل زمین بیشتر اشتراکی بوده تا فردی. تحت چنین شرایطی زنان بعنوان بخشی از قبیله، گروه و یا جماعت روستایی مفروض دارای حقوق مساوی و مهمی در رابطه با استفاده و کشت زمین بودند. حقوق زنان در مناسبات سنتی گروه اجتماعی خویش (مانند کشاورزی یا دامداری) دارای معنی و بار اجتماعی معین و تعریف شده‌ای از طرف گروه بوده است. در روابط استعماری، طرح اصلاحات اراضی و به اصطلاح مدرنیزه کردن مفاهیم حقوقی مالکیت زمین از سوی امپریالیست‌ها طبق معیارها و اصولی انجام می‌شود که جامعه آنها را عادی به حساب می‌آورد. بطور مثال مالکیت زمین تنها برای مرد مورد قبول واقع و به رسمیت شناخته می‌شود. مرد

بعنوان بزرگ و صاحب اقتدار درون خانواده شناخته می‌شود و قانوناً اوست که از حاکمیت بر زمین بهره می‌برد. به این ترتیب آن حقوق سنتی که زن از آن برخوردار بوده با سیستمی اجباری که از بالا توسط دولت وابسته به امپریالیسم تحمیل می‌شود، از بین می‌رود. این مسئله بخصوص در جوامعی که نقش تیره‌های مادری در آنجا مهم و مالکیت زمین اشتراکی بوده بیشتر قابل مشاهده است.

فعالیت تولیدی عشایری قبل از اصلاحات ارضی بر اساس جنسیت زن و مرد تقسیم شده بود و مردان محصولاتی مثل گندم، جو، میوه‌جات مختلف و گاهی پشم تولید می‌کردند. بیشترین بخش محصول مردان توسط مالک تصاحب می‌شد. زنان حدود ۹۰ درصد نیازهای روزمره مانند حبوبات، سبزیجات و غیره را فراهم می‌کردند. هیچ‌گونه همکاری در دو بخش مزبور بین زنان و مردان وجود نداشت و هر یک تنها در چارچوب تقسیم کار موجود فعالیت خود را ادامه می‌دادند. با وجود این فعالیت تولیدی زنان بخش مهمی از نیازهای خانواده و روستا را دربر می‌گرفت. بعنوان مثال در اکثریت قریب به اتفاق مناطق روستایی و عشایری فعالیت‌هایی نظیر تولید صنایع دستی، تولید جهت مصرف خانواده، نگهداری از حیوانات، کارهای فصلی مانند مبارزه با آفات و حشرات، تهیه آب و سوخت، پاک کردن و خشک کردن حبوبات و میوه‌جات، دوشیدن شیر، نخ‌ریسی، بافندگی، قالببافی، نان‌پزی، آشپزی، بچه داری و سایر کارهای مربوط به خانه بطور کامل در آمارگیری‌ها به حساب نمی‌آیند. بنابر سرشماری سال ۱۳۵۵ در گروه عشایران شاغل در ایران، ۱۱ درصد از زنان و ۴۶ درصد از مردان تشکیل شده است. زنان چیزی را از پدران خود به ارث نمی‌بردند و به این ترتیب دارای موقعیت مستقلی از نظر اقتصادی نبودند. تنها دارایی زن تعلقات خصوصی شامل لباس‌ها و جواهراتی است که پدر و یا شوهرش به او داده‌اند. یک زن به این ترتیب تمام فعالیت خود را معطوف خانواده کرده و داری او از آن خانه است. تنها در چارچوب خانواده و در سایه مرد است که زندگی زن مفهوم پیدا می‌کند. موقعیت زن در جامعه از طریق رابطه‌اش با شوهر و یا پدر معین می‌شود. زن وابسته و تحت حمایت اقتصادی مرد است و همچنان که مرد می‌بایست یک کودک را حمایت کند، به همین ترتیب زن

نیز بعنوان وابسته مرد محسوب می‌شود. فعالیت مناسب برای زن، فعالیتی است که به نوعی به خانواده و نیازهای آن مربوط می‌شود، مانند: خانه‌داری، بچه‌داری و نظافت و شستن لباس‌ها. در برداشت‌های سنتی عشایری زنی که به کمی بیش از فعالیت‌های مربوط به خانواده و خارج از آن فکر کند و یا عمل نماید، بعنوان زنی شلخته، تنبل و غیره شناخته می‌شود. با این همه فعالیت تولیدی درون خانه و نقش اقتصادی مهم زن دارای مفهوم اجتماعی شناخته شده و سهمی در سطح جامعه عشایری بوده و کار زن مکمل کار مرد به شمار می‌رود. این کار تولیدی درون خانواده و بخش‌های تولیدی دیگر فعالیت معنی داری را برای خود زن بوجود می‌آوردند و بدین ترتیب زن خود را بعنوان موجودی با مسئولیت و ارزش اجتماعی خاصی در همان چارچوب تبعی و مطیع نسبت به سالار خانه ارزیابی می‌کرد. در نتیجه اصلاحات اراضی و تلاشی جامعه بسته عشایری و در واقع بوجود آمدن اشکال دو رگه در مناسبات، وضعیت دهقانان و ایل‌نشینان دچار تغییراتی اساسی شد. زنان پس از گسترش شرکت‌های تعاونی روستایی و عشایری، تولید محصولات خانگی بخصوص نیازهای روزمره را متوقف ساختند و جای آنها را با محصولات آماده مصرفی و وارداتی پر کردند. در پروسه دهه ۱۳۵۰ با نمودار شدن ورشکستگی طرح‌های اصلاحات ارضی، رشد تورم و گسترش واردات محصولات مصرفی از خارج و نابودی تولیدات سنتی داخلی وضعیت کشاورزی عشایر نیز دچار افت چشمگیری شد. بالا رفتن خرج تولید برای کشاورزان و خرده مالکان از یک طرف و ثابت ماندن قیمت محصولات تولید شده کشاورزی توسط دولت هرچه بیشتر وضعیت وخیم‌تری را برای عشایر بوجود آوردند.

با افت دامداری و با کاهش تولیداتی مانند شیر، پشم و قالیبافی که از تولیدات مختص زنان عشایر بود نیز روبه نابودی رفت. وظایف و مسئولیت‌های سنتی زنان عشایر نیز کم‌کم از بین رفتند و حتی گسترش تولید چغندر قند برای کارخانجات قندسازی نیز با وجود آن که برای مدت کوتاهی زنان را در تولیدات کشاورزی درگیر ساختند، لیکن تولید چنین محصولاتی نتوانست منافع دهقانان را نیز برآورده سازد. به همین دلیل مردان به دنبال یافتن کارهای فصلی بخصوص کارگری و ساختمان سازی از مناطق قبیله‌ای و روستایی کوچ کردند و زنان عملاً از

تمامی فعالیت‌های سازنده خود و برآوردن نیازهای اجتماعی منطقه خود محروم شدند و بصورت خانه‌داران شهری درآمدند. نیازهایی مثل صابون و آرد و غیره دیگر در خانه تولید نمی‌شد، بلکه از شرکت‌های تعاونی روستایی و عشایری خریداری می‌گردید. به این ترتیب زنان از هرگونه نقشی در چارچوب خانه و نیازهای آن محروم شده و در کنار آن با نبود ظرفیت کافی صنایع جدید شهری و عدم توانایی آنها به جذب نیروی آزاد زنان آنها حتی برای کوچکترین نیازهای خود به مردان وابسته شده و این زیربنای مادی توانست شرایط بهتری را برای تحکیم بیشتر مردسالاری درون جامعه بوجود آورد. بنابراین شرط لازم برای خلاصی زنان از این استثمار، دگرگونی ریشه‌ای خانواده، یعنی نفی نقش آن بعنوان یک سلول پایه‌ای اقتصادی در جامعه طبقاتی و از میان بردن مناسبات مرد سالارانه است. سهم زنان کشور از کل اشتغال نیروی انسانی در سال ۱۳۸۰ فقط ۱۵/۱ درصد و سهم آنان در نیروی کار شاغل و بیکار ۱۶/۱ درصد بوده است (مرکز مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲). به لحاظ تبعیض عمودی نیز، نرخ دسترسی زنان به پُست‌های مدیرکل و عناوین مشابه دستگاه‌های دولتی و اجرایی (آن هم در رده‌های میانی) در سال ۱۳۷۸ فقط ۱/۴ درصد بوده است (مرکز امور مشارکت زنان، ۱۳۸۱). زنان در بازار کار، علاوه بر عدم تعادل جنسیتی در کل، به تبعیض افقی و عمودی نیز دچار هستند. تبعیض افقی سبب می‌شود که زنان از تنوع فرصت‌های شغلی به مراتب کمتر از مردان، برخوردار باشند. به طوری که مطابق نتایج آخرین سرشماری در سال ۱۳۷۵، در حالی که فقط ۲۲/۳ درصد زنان در مشاغلی به جز منسوجات، آموزش، کشاورزی، بهداشت و مددکاری اجتماعی، اشتغال داشتند این شاخص برای مردان ۸۴ درصد بود (مرکز امور مشارکت زنان، ۱۳۸۱). سهم زنان در هیأت علمی کشور در سال ۱۳۸۰، فقط ۱۸/۲ درصد (یعنی حتی کمتر از مقدار کف در بیست و چند سال پیش یعنی در سال ۱۳۵۷) بوده است و البته این سهم در رتبه دانشیار ۸/۲ درصد و استاد فقط ۵/۴ درصد بود و نرخ دسترسی زنان به کرسی‌های مجلس، در مجلس ششم فقط ۴/۴ درصد بوده است (فراستخواه، ۱۳۸۲).

در سال ۱۳۷۹-۱۳۸۰ سهم زنان در همه دوره‌های آموزشی کمتر از ۵۰ درصد بوده و در دوره آموزش ابتدایی ۴۷/۶ درصد، دوره راهنمایی ۴۹/۴۲ درصد، دوره متوسطه ۴۹/۷۵ درصد و دوره آموزش عالی ۴۵/۲ درصد گزارش شده است (مرکز امور مشارکت زنان ۱۳۸۱). شاخص سهم زنان در جمعیت دانشجویی کشور در کل بخش دولتی و غیردولتی در سال ۱۳۸۰-۱۳۸۱ به ۴۷/۳ درصد رسیده است (فراستخواه، ۱۳۸۲). شاخص‌های آموزشی مربوط به زنان در عشایر به مراتب پایین‌تر از سایر زنان کشور است. یعنی در سال ۱۳۷۹-۱۳۸۰ در دوره ابتدایی ۴۹/۶ درصد و ۴۳/۵ درصد، دوره راهنمایی ۴۰/۹ درصد و ۲۸/۷ درصد و دوره متوسطه ۴۵/۴ درصد و دوره آموزش عالی ۳۷/۳ درصد بود. همچنین در سال ۱۳۷۸-۱۳۷۹ سهم زنان عشایر در آموزش فنی و حرفه‌ای برابر با ۳۰/۴ درصد، در مدارس شبانه روزی راهنمایی ۳۱/۴ درصد و مقطع متوسطه ۳۴/۴ درصد بود (مرکز امور مشارکت زنان، ۱۳۸۱). عواملی مانند ازدواج، مادر شدن، محاط شدن در وظایف خانگی و محرومیت از برخی فرصت‌های موجد برای مردان همچون سهمیه‌های ادامه تحصیل کارکنان و اعضای هیأت علمی و مانند آن، سبب شده است که زنان از شانس کمتری برای ادامه تحصیل در دوره‌های تحصیلات تکمیلی نسبت به مردان برخوردار باشند، بطوری که در سال ۱۳۸۰-۱۳۸۱ فراوانی دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری تخصصی در مجموع پذیرش دانشگاهی در بخش دولتی برای زن و مرد ۵/۳ درصد و ۱/۲ درصد ولی برای زنان ۲/۹ درصد و ۰/۶۲ درصد بود همین شاخص در تعداد دانشجویان نیز برای زن و مرد در جمعیت دانشجویی کارشناسی ارشد و دکتری ۱۴/۶ درصد و ۱/۵ درصد ولی برای زنان ۲/۳ درصد و ۰/۷ درصد بود (فراستخواه، ۱۳۸۲). این نابرابری‌ها، ریشه در ساختارها، نهادها، نظامات حقوقی، قوانین و مقررات، فرهنگ و نگرش‌ها، خط‌مشی‌ها و برنامه‌های موجود کشور دارند و تا زمانی که تغییر و توسعه در نگرش‌ها، ارزش‌ها، ساختارها، نهادها، سیاست‌ها، برنامه‌ها و فرایندهای موجود صورت نگیرد، وضعیت موجود و نگران کننده زنان، مخصوصاً زنان عشایر امری بدیهی است و همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. اما طی سال‌های اخیر شاهد تغییرات چشمگیر و مثبتی به نفع زنان بوده‌ایم.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

در جامعه سنتی و عشایری، خانواده مهمترین واحد تولید اقتصادی است. جامعه بازوی کار و نیروی تولید مورد نیاز خود را از خانواده می‌گیرد. اما در جامعه مدرن فعالیت تولیدی و تقسیم کار بر پایه تخصص استوار است، بنابراین خانواده نمی‌تواند در روند تولید نقش پیشین را داشته باشد. زن و مرد ناگزیرند در زمینه‌های تخصصی خود کار کنند. ما مناسبات سنتی را کنار گذاشته‌ایم، اما هنوز تولید صنعتی فعالی نداریم، در نتیجه خانواده نیز در یک وضعیت پرتناقض قرار گرفته است. ارزش‌ها و علقه‌های سنتی نه کاملاً از بین رفته و نه کاملاً اعمال می‌شود. از طرفی پدر و مادر موقعیت برتر خود را از دست داده‌اند و فرزندان به استقلال گرایش دارند. اما از طرف دیگر آنها به خاطر مشکلات اقتصادی به خانواده وابسته می‌مانند، زیرا آینده شغلی ندارند و به تنهایی قادر به تأمین معاش خود نیستند. در نتیجه خانواده همچنان در برزخ میان سنت و مدرنیته سرگردان مانده است. همبستگی درونی خانواده تا حدی از بین رفته، اما این موضوع هم به سطح درآمد و نحوه معاش خانواده بستگی دارد. برای نمونه در خانواده‌هایی که ثروت‌های بادآورده دارند و اتفاقاً در تولید مؤثر اجتماعی هیچ نقشی ندارند، بنیاد خانواده سست‌تر است. اما همبستگی عاطفی در خانواده‌های با درآمد متوسط و پایین همچنان بالاست، زیرا اعضای خانواده ناگزیرند به هم متکی باشند. در جامعه ما، هم نقش پدر و هم نقش مادر سست شده و تأثیر آنها در خانواده کمرنگ گردیده. این روندی طبیعی است که رشد مسئولیت‌ها و حقوق فردی را نشان می‌دهد. به دلیل گسترش ارتباطات و جهانی شدن، نقش قدیمی خانواده در تربیت و هدایت فرزندان کاهش یافته است. شرایط دشوار اقتصادی محکم‌ترین سنت‌ها را درهم می‌شکند و حتی خانواده‌های سنتی ناچارند به روابط و مقتضیات تازه تن دهند. در جامعه ما نه تنها زنان، بلکه مردان هم برای قبول وظایف دوگانه آمادگی ندارند. می‌توان گفت که حتی برای قبول یک وظیفه هم آموزش و تربیت کافی ندیده‌اند. نظام آموزش و پرورش ما به گونه‌ای

نیست که بتواند فرزندان جامعه را برای قبول مسئولیت‌های فردی و اجتماعی که در انتظار آنهاست، تربیت کند.

پیشنهاد‌های کاربردی:

- ۱- معرفی زن عشایر به عنوان یک عضو تولید کننده
- ۲- ارائه ابزار مناسب تولید و فروش به زنان عشایر
- ۳- ایجاد تعاونی‌های مناسب تولیدی جهت عرضه محصولات
- ۴- دسترسی به امکانات تحصیلی، رفاهی و رسیدگی به مسائل حقوقی و بهداشتی زنان
- ۵- آشنا نمودن زنان عشایر به حقوق خود
- ۶- دسترسی برابر زنان و مردان به منابع و فرصت‌های شغلی
- ۷- گسترش و ارتقای آموزش‌های فنی و حرفه‌ای برای افزایش توانمندی‌های زنان
- ۸- حمایت و گسترش دوره‌های کارآفرینی زنان
- ۹- تقویت و حمایت از نهادهای غیردولتی مدافع حقوق زنان در امور اقتصادی
- ۱۰- ظرفیت‌سازی در بخش خدمات با هدف اشتغال دختران دانش آموخته عشایر
- ۱۱- گسترش تأمین اجتماعی برای زنان عشایر فاقد شغل و پوشش حمایتی
- ۱۲- حمایت از زنان سرپرست خانوار
- ۱۳- تقویت مهارت‌های زنان از نظر دستیابی به مهارت‌های فنی و آموزش‌های کاربردی و حرفه‌ای
- ۱۴- حمایت از سرمایه‌گذاری وابسته به کشاورزی و منابع روستایی و صنایع تبدیلی کشاورزی با تأکید بر مشارکت زنان روستایی و جذب آنان در مشاغل غیر کشاورزی
- ۱۵- حمایت از تأمین مسکن ارزان برای زنان سرپرست خانوار
- ۱۶- تأمین و گسترش مراکز آموزشی سیار در تمام مقاطع تحصیلی غیر دانشگاهی
- ۱۷- اصلاح برنامه‌های رسانه‌ها در جهت ارتقای باور عمومی به شایستگی زنان
- ۱۸- جذب سریع زنان عشایر آموزش دیده در امور مرتبط با عشایر

فهرست منابع

- سالنامه آماری استان فارس (۱۳۸۲). معاونت آمار، اطلاعات و انفورماتیک.
- ویژه‌نامه زن در جمهوری اسلامی ایران، دفتر دوم، شماره دوازدهم، اسفند ۱۳۸۳.
- Brettell, C. B. 2000. *Migration Theory, Talking Across Disciplines*. London: Rutledge.
- Douglas, M. 2001. *Intercity Competition and the Question of Economic Resilience: Globalization and Crisis in Asia* in: *global city – Regions*. AJ. Scott (ed.). Oxford: oxford university press. Pp: 466- 485.
- Jargowsky, Paul A, 2009. *Cause or Consequence? Suburbanization and Crime in U.S Metropolitan Areas*, *Crime & Delinquency*, 55 (1), 28-50.
- Park, Y, 2007. *The Relationship between Suburbanization and Crime in United States Metropolitan Areas*, *Dissertation Abstracts International Section A: Humanities Social Sciences* 68 (2007), p 1171.